

بیتا

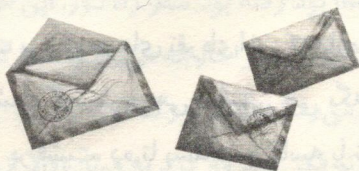
بچه محل نقاش ها ۳

زمانی که هم سفر

و نگوگ

بودم

بیتا



فصل یکم

اگر برادری مثل «تئو» داشتیم، با هم دنیا را فتح می‌کردیم.

محسن بند آخر نامه را که خواند رو کرد به مادر بزرگ: «تئو کی بود مامان بزرگ؟!»

مادر بزرگ داشت زور می‌زد جلوی خنده‌اش را بگیرد. از روی همان تخت چوبی که نشسته بود، دست دراز کرد و غنچه‌ی صورتی گل محمدی را که به زودی باز می‌شد، نوازش کرد. غنچه را ول کرد و رو کرد به محسن: «برادر کوچیکه‌ی یه نقاشی بود که همیشه به برادرش کمک می‌کرد. اولین بار که دایی سامانتون رفت هلند، کلی از این نامه‌ها برام می‌نوشت و همه‌ش از داداش بامعرفتی که این یارو نقاشه داشت، تعریف می‌کرد. حسابی کفر منو در آورده بود. فکر می‌کردم چه ظلم بزرگی به سامان شده که خدا جای برادر، یه خواهر بهش داده. آخرش هم تو یکی از نامه‌هام اینو براش نوشتم.»

۱. تئو برادر کوچک‌تر و نگوگ بود که تمام عمر از او حمایت مالی و معنوی می‌کرد. رابطه‌ی عاطفی این دو برادر در تاریخ هنر زبانزد شده است.